

سلطان محمد صدقی استرآبادی * سراینده شیعی درگذشته ۹۵۲ ق

علی حیدری یساولی **

مولانا سلطان محمد^۱، متخلص به صدقی، از عالمان و شاعران شیعی مذهب، اواخر قرن نهم، در استرآباد پایه عرصه گیتی نهاده است. کتاب‌های تذکره و تواریخ نگارش یافته در آن عهد زندگی وی را چنان که شایسته «عالم کامل و شاعر فاضلی»^۲ چون او بوده، روشن نمی‌سازند ولی آن چه محتمل به نظر می‌رسد، پس از طیّ مقدمات علوم و معارف در آن زمان، بسان بسیاری از اهالی علم و فن و هنر عازم هرات، پایتخت پراز جلوه تیموریان می‌شود. گویا در آن شهر نمی‌تواند توجه امیر نام‌دار، علیشیرنوایی را که در چند سال پایانی عمر خویش به سر می‌برد، به خود جلب کند و حتی موجب آزدگی و رنجش وی نیز می‌شود به طوری که به دستور امیر روانه زندان می‌گردد. صدقی در بیت‌هایی از قصیده‌ای که در ستایش حضرت

* دیوان وی توسط نویسنده مقاله، در دست انتشار است.

** پژوهشگر و مدرس دانشگاه.

۱. تذکره روز روشن (ص ۳۷)، نام صدقی را «ملا احمد» ذکر نموده و شادروان سعید نفیسی در تاریخ نظم و نثر در ایران (ص ۶۶۶)، همین گفته نادرست را نقل کرده است.

۲. تحفه سامی، ص ۸۰، ش ۴۴۴. نویسنده عرفات العاشقین (ج ۴، ص ۲۳۳۰)، چنین از علم و فضل وی سخن رانده: «صادقی در غایت صدق و پاک‌نهادی، کاملی در نهایت فقر و درویش‌نهادی، مولانا صدقی استرآبادی، به غایت فاضل، کامل، خوش طبیعت، عالی‌همت، بزرگ‌رتبت و جامع بوده.»

علی علیه السلام گفته، اشارتی به همین روزهای پریشانی خویش دارد:

در محنت چنین نبرد التجا به غیر
پیداست قدر غیر تو گر آن و این ماست
از جور دهر گرچه اسیر نوایی است
آسوده خاطر است که عونت معین ماست^۱
سلطان محمد، پس از تحمل «جور دهر» در هرات، روانه کاشان می شود، شهری که پذیرای
عالم و شاعری شیعی و پای بند به مذهب اثناعشری بود. در این شهر در فقه و کلام تا مدارج
بالای علمی پیش می رود^۲ و صاحب کرسی درس می گردد.^۳ «در شعر و انشاء یگانه
دوران [بود]»،^۴ «در شیوه شاعری ذوقی تمام داشت»^۵ و «در فن قصیده استاد بود»^{۶ ۷}

۱. قصیده ای بابت آغازین:

چون تاب باده چهره فروز یقین ماست
روتافتن ز آتش می نقض دین ماست
۲. تحفه سامی، ص ۸۰: «اکثر علوم خصوصاً کلام و فقه را ورزیده، در بحث علمی و فصاحت بی نظیر زمان خود
بود.»

۳. تذکره هفت اقلیم، ج ۲، ص ۱۲۶۵: «سال ها در کاشان توطن گزیده، به قلم فضیلت، نقش افاده بر ألواح
خواطر طلبه می نگاشت.» و تذکره خوشگو، دفتر دوم، ص ۴۰۲: «سال ها در کاشان به افاده پرداخته.»
۴. تحفه سامی، ص ۸۰.

۵. تذکره هفت اقلیم، ج ۲، ص ۱۲۶۵.

۶. تذکره آتشکده، ص ۱۵۶.

۷. صدقی استرآبادی، قصاید آبداری در استقبال و اقتفای قصیده پردازان بزرگ ادب پارسی، سروده و در این
میان، بیشتر به قصاید ظهیرالدین فاریابی و سپس انوری ابیوردی و خاقانی شروانی نظر داشته است.
شماری از آن قصاید، از این قرارند:

۱) از ظهیر فاریابی (قصیده ای ۳۹ بیتی در ستایش قزل ارسلان ایلدگز): با مطلع:

شرح غم تولدت شادی به جان دهد
وصف لب تو طعم شکر و ادهان دهد
صدقی (در پنجاه بیت در ستایش شاه طهماسب صفوی): با مطلع:
یا قوت آبدار لب قوت جان دهد
لب تشنه را به چشمه حیوان نشان دهد

و در بیت ۴۸ چنین می آورد:

بگذشت سال ها و به بزم سخن هنوز
شعر ظهیر یاد قزل ارسلان دهد
ب) از ظهیر (قصیده ای ۳۴ بیتی در ستایش قزل ارسلان): با مطلع:

به حلقه ای که سر زلف یار بگشاید
زمانه را و مرا هر دو کار بگشاید
صدقی (در ۵۳ بیت در ستایش امیرالمؤمنین علی علیه السلام): با مطلع:

به روی عاشق اگر چشم یار بگشاید
در بهشت براو کردگار بگشاید
ج) از ظهیر (قصیده ای ۳۷ بیتی، در ستایش اتابک نصره الدین ایلدگز): با مطلع:



و در این فن شاگردانی چون شمس الشعراء محتشم کاشانی (م ۹۹۶ق) و دو فرزندش محمد متخلص به مشربی^۱ و محمد حسین^۲ رامی پرورد.

محتشم در شیوه قصیده سرایی و حتی ترکیب بند گویی، به استاد خویش نظر داشته

لله سبیده دم که شدم محرم سرای سرور
 شنیدم آیه توبوا إلى الله از لب حور
 صدقی (در ۵۲ بیت، در ستایش امیرالمؤمنین علی علیه السلام)؛ با مطلع:

سحر که خسرو آفاق در لباس سرور شتافت بهر تجلی به جلوه گاه ظهور

(د) از انوری (قصیده ای در ۵۳ بیت، در مدح سید اجل عمادالدین ابوالفضل طورانی)؛ با مطلع:

چو شاه زنگ برآورد لشکر از مکن فرو گشاد سراپرده پادشاه ختن

صدقی در ۴۵ بیت، در ستایش حضرت مهدی علیه السلام)؛ با مطلع:

چنین که بر سر من سرو توست سایه فکن
 همای چون نبرد رشک بر سعادت من

(ه) انوری (سوگندنامه ای در قالب قصیده ای ۱۰۱ بیتی است که در نفی هجو قبه الاسلام بلخ گفته و اکابر آن دیار را مدح کرده)؛ با مطلع:

ای مسلمانان، فغان از دور چرخ چنبری
 وز نفاق تیر و قصد ماه و سیر مشتری

صدقی (در ۳۳ بیت، در ستایش امیرالمؤمنین علی علیه السلام)؛ با مطلع:

ای شده فرمان پذیرت چرخ از نیک اختری
 تابع رأی منیرت آفتاب خاوری

و در بیت ۲۸ و ۲۹ این قصیده می آورد:

از پی حیرت دو مصرع در مقام معذرت
 بر زبان آوردم از اشعار پاک انوری

در ثنای تو اگر عاجز شوم معذور دار
 تا کجا باشد توان دانست حد شاعری

(و) خاقانی (قصیده ای ۶۲ بیتی، در ستایش صفوة الدین بانوی شروان شاه اختسان)؛ با مطلع:

بانوی تاجدار مرا طوقدار کرد
 طوق مرا چو تاج فلک آشکار کرد

صدقی (در ۳۳ بیت، در مدح امیرالمؤمنین علی علیه السلام)؛ با مطلع:

ایزد چو گنج دانش خود آشکار کرد
 بر شاه دین پناه سراسر نثار کرد

گفتنی است که صدقی استرآبادی در قصیده ای، در خطاب به حضرت رضا علیه السلام چنین می سراید:

مراز خلق کریمت درین قصیده غرّا
 که رشک انوری و غیرت ظهیر توان شد

توقع است عطایی چنان که حسب الاماره
 به آن عطیه در آن نشئه هم شهیر توان شد.

۱. سام میرزا این دو مطلع را از وی نقل می نماید:

به مردم اختلاط گرم دارد آفتاب من
 ندارد رحم بر سوز دل و چشم پرآب من

*

مرا آمد نصیب از عشق خوبان
 نصیب کس مبادا یارب این داغی که من دارم (؟)

۲. سام میرزا این یک بیت را از وی می آورد:

مرا به باده بشوید چون هلاک شوم
 بدین مگر ز گناهان خویش پاک شوم

و غنوه بارزاین دنباله روی و برداشت، هفت بند معروف وی در ستایش امیرالمؤمنین علی علیه السلام است، با بیت آغازین:

السلام ای عالم اسرار رب العالمین وارث علم پیمبر فارس میدان دین
 که با پیش رود داشتن سروده ملا حسن کاشی،^۱ به استقبال هفت بند صدقی شتافته، با مطلع:
 السلام ای ذات پاکت نور رب العالمین از فروغ گوهرت روشن چراغ ملک و دین
 در همین دوران، با ملا حیرتی تونی،^۲ بر سر مراتب شعر و شاعری منازعاتی داشته
 به گونه ای که زبانزد خاص و عام بوده و همین ستیز و کشمکش سبب شده که نام صدقی در
 کنار «مولانا حیرتی» به عنوان دو سراینده دارای دغدغه شعر و موازین شاعری برده شود.
 قاضی احمد میرمنشی قمی در خلاصه التواریخ (ج ۵) به نزاع این دو اشاره می کند و میر
 تقی الدین کاشانی (زنده به سال ۱۰۱۶ق) در خلاصه الاشعار، آن گاه که به میر یعقوبی،
 شاعری هم روزگار صدقی می پردازد، این گونه می آورد:
 از شعرای قدیم است، در زمان مولانا حیرتی و مولانا سلطان محمد صدقی، صیت شاعری
 وی به همه جا رسیده بود.^۳

این نکته سنجی میر تقی الدین، با توجه به آگاهی وی از شمار فراوان سرایندگانی که با میر
 یعقوبی در یک زمان و حتی یک ناحیه به سر می برده اند، نشان از اهمیت و رابطه حیرتی و
 صدقی، دو شاعر هم روزگار با شاعر مورد نظری دارد.

صدقی استرآبادی، که در پی استیلای صفویان بر قلمرو ایران، و حمایت های آن ها از عالمان
 شیعی و شاعران ستاینده خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام، فضای مناسب و مساعدی را در ابراز
 عقاید، پیش روی خویش فراهم می دید، بیش از پیش به سرودن قصایدی در نعت و منقبت
 پیشوایان معصوم شیعه چون امیرالمؤمنین، امام رضا و حضرت مهدی علیه السلام می پردازد؛

۱. نک: دیوان ملا حسن کاشی، ص ۱۶۴.

۲. درباره او نک: مجالس النفاثین، ص ۱۵۳، ش ۴۵۱ و تذکره همایون و اکبر، ص ۳۸.

۳. خلاصه الاشعار و زیادة الافکار (بخش کاشان)، ص ۲۷۲.

۴. تذکره هفت اقلیم، ج ۲، ص ۱۲۶۶: «وقتی در محاذی صندوق امام الجن والانس علی بن موسی الرضا علیه
 التحية والثناء در بدیهه، قصیده ای گفته که مطلعش این است:

غمی است در دلم از روزگار سفله نواز که شرح شمه آن قصه ای ست دور و دراز

هم چنین در همین باره نک: تذکره خوشگو، دفتر دوم، ص ۴۰۲.



شماری از آیات وی در ستایش امیرالمؤمنین علی علیه السلام که نمود عمق اعتقاد وی بدان حضرت است از این قرارند:

بهر خلافت تو و عذر مخالفت
نص صریح هم چو حدیث غدیر نیست

*

این فرقه از کجا و مدیح تو از کجا
مدح تو آن بود که به فرقان نگاشتند

*

ظهور نور حق چون در تجلی جمال توست
نقاب از رخ برافکن نورالله را نمایان کن

*

جامع اوصاف یزدانی عجب نبود اگر
در خواطر وصف توشیء عجاب انداخته

*

کاتب آیات وحی و ناصب رایات شرع
صاحب سر خدا و نایب پیغمبری

صدقی که بیشتر عمر خویش را در زمان پادشاهی شاه اسماعیل (م ۹۳ق)، بنیان گذار سلسله صفوی، و فرزندش طهماسب (م ۹۸۴ق) گذراند،^۱ بسان بسیاری از عالمان و شاعران شیعی هم روزگار خویش به مقام معنوی و پیوستگی این حاکمان به امامان معصوم شیعه قایل بوده و یا دست کم به این اعتقاد تظاهر می کرد،^۲ چرا که به هر روی نمی توانست از حمایت های این صاحبان زر و زور بی نصیب بماند، از این رو قصایدی در ستایش طهماسب صفوی در میان اشعار وی به چشم می خورد.^۳ صدقی، در این قصاید، شاه طهماسب را این گونه می ستاید:

کشورستان مدار جهان شاه شه نشان
طهماسب خان که جان جهان گفتنش رواست
آن آسمان شکوه که عنقای همّتش
دارد فراز سدره و طوبی نشست و خاست
وان آفتاب اوج شرف کز شعاع اوست
گرماه رافروغ و اگر مهر را ضیاست
گردید ملک ظاهر و باطن مسخرش
آری جهان صورت و معنی بر این گواست

۱. عرفات العاشقین، ۴/۲۳۲۰: «تا اواسط زمان شاه طهماسب از وی نشان داده اند.»

۲. شاه گردون آستان طهماسب خان ظلّ اله ناصر صاحب زمان صاحب قران نصرت قرین

شاه را وصف کمال این بس کمال وصف هم قرّة العین نبی چشم و چراغ ملک و دین.

۳. پنج قصیده با عنوان «ستایش شاه طهماسب» و دو قصیده به ترتیب «در ستایش امام رضا علیه السلام و گذر به آفرین

شاه طهماسب» و «در ستایش شاه طهماسب و گذر به مدح امام رضا علیه السلام» در این دستنویس به چشم می خورد.

سلطان صاحب قران و دین پناهی را که «از جنگ بیم داشت و تاملی توانست به قول خود، خویشتن و مسلمانان را در مهلکه نمی افکند»؛^۱

در بزم و رزم بی بدل بی نظیر هم بزم توجان فزاید و رزم توجان گزاست
آن روز کز مهابت شیران جنگ جوی گویی که رنگ چهره نمودار کهرباست
از برق تیغ و رعد تفنگ و سحاب تیر گردد عیان که فتنه و آشوب در هواست
باران تیر تیره کند دهر را چنانک گویی که روز جنگ شب تار فتنه زاست

...

آن دم چوپانهی به رکاب ظفر قرین در بر لباس جنگ که بر قدر توست راست،
گر صف دشمن تو بود کوه فی المثل در رهگذار صرصر قهرت کم از هباست

و کسی را که «شاعران را به بهانه آن که مبالغه گرو دروغ پردازند به خود راه نمی داد، اما حقیقت آن بود که نمی خواست سیم وزری که انباشته بود صرف آنان شود»؛^۲

در جهان صیت سخای تو چنان گشت بلند که اگر گوش بگیرند صدای آید
کشور جود تو را آب و هوای روح فزاست خرم آن دل که از آن آب و هوای آید

با این همه بعید به نظر می رسد از خزانه این شاه صفوی برخوردار شده باشد چرا که به شهادت سام میرزا روزگار را در سختی و تنگامی گذرانده؛ «اما بسیاری طالع افتاده و گوییا فلک کج رفتار ناسازگار غیر از این کاری ندارد که عاقل از او در رنج باشد و جاهل، صاحب گنج»^۳ و یک رباعی در همین باره از وی نقل می کند:

تا دور فلک گرد زمین خواهد بود با اهل دلش همواره کین خواهد بود
با شیوه بیداد قرین خواهد بود تا بود چنان بود و چنین خواهد بود

یکی از وجوه «بی طالعی» وی، به جز تنگ دستی، همانا درگذشت فرزندش محمد است که «جوانی بوده است در کمال فهم و استعداد، و خطوط رانیک می نوشت و به قدر طالب علمی داشت. تخلصش مشربی بود.»^۴ صدقی، گویا ترکیب بندی را در مصیبت فقدان فرزندش سروده باشد، با مطلع:

۱. تاریخ ادبیات در ایران، ۱۵/۵.

۲. همان، ۱۶.

۳. تحفه سامی، ۸۰.

۴. همان، ۱۲۸، ش ۲۳۳.



کارفرمای خرد باش ای دل فرخنده‌رای دیده از صورت ببند و چشم معنی برگشای
 بالاخره بنا بر آن چه تحفه سامی و از پی آن صبح گلشن، روز روشن و کتاب شرح حال ادبا و
 علمای استرآباد آورده‌اند «در شهراثنی و خمسین و تسعمائه در جوار مقعد صدق عند ملیک
 مقتدر ساکن گشته، در شهر کاشان مدفون است».^۱

هم چنین قاضی احمد قمی در خلاصه التواریخ و حسن بیگ روملو در احسن التواریخ،
 ذیل وقایع و سوانح ۹۵۲ق، سال درگذشت وی را ثبت کرده‌اند و امین احمد رازی در ضمن
 قطعه‌ای می‌آورد:

صدقی آن سرور ارباب سخن آن که صیت سخنش هر جا رفت
 بهر تاریخ وی آمد از غیب عالمی بی بدل از دنیا رفت (۹۵۲ق)

آثار صدقی

به جز کتابی به نام مطلع الانوار که گویا در موضوع کلام و یا فقه نوشته و کتابی که در شرح
 مطالع به رشته تحریر درآورده است،^۲ دیوان اشعاری است شامل قصایدی در توحید
 باری تعالی، نعت پیغامبر گرامی، ستایش امیرالمؤمنین، حضرت علی بن موسی الرضا و حضرت
 مهدی علیه السلام و نیز در مدح شاه طهماسب صفوی، ترکیب بندهایی در مرثیه کربلای معلّی،
 ستایش امیرالمؤمنین علیه السلام و در مصیبت فقدان فرزندش محمد (متخلص به مشربی) می‌باشد که
 از دست نویس یگانه وی با دست آمد. به جز این، آن چه از کتاب‌های تذکره پی می‌بریم،
 غزل هم می‌گفته که سه بیت از «اعجاز غزلیات»^۳ او را سام میرزا در کتاب خویش آورده است:

نی از عدم غم دل نی از وجود ما را عشق تو ساخت فارغ از هر چه بود ما را

*

به ناله بود دل از دود آه پر شرر من که در گرفت به یک بار آتش جگر من
 گذشت سایه ام از سر، دریغ کان سیلاب نبرد سایه بخت سیاه را از سر من

۱. همان، ۸۱ و صبح گلشن، ۲۵۲ و شرح حال ادبا و علمای استرآباد دست‌نویس مسجد اعظم، ش ۱/۱۲۲۷۷، برگ ۹، الف و ب.

۲. شاید هم مطلع الانوار، همان شرح مطالع وی باشد.

۳. برگرفته از تحفه سامی.

ساقی نامه‌ای ۳۲۵ بیتی هم دارد که شادروان گلچین معانی در تذکرهٔ پیمانه (ص ۲۶۴)، آورده است. این ساقی نامه را مرحوم جعفر سلطان القرائی در سال ۱۳۴۱ش به درخواست گلچین معانی، از مخطوطهٔ بیاض حافظ حسین کربلایی (صاحب روضات الجنان) مورخ ۹۷۵ق استتساخ کرده و در اختیار نویسندهٔ تذکرهٔ پیمانه قرار داده است.^۱ به رباعی نیز دست یازیده که یک نمونه از آن به نقل از تحفهٔ سامی گذشت.

۱. از آن جاست:

می‌شردش مستی پایدار	خوشا حال مستی که منصوروار
نه از دست رفت ونه از یافتاد	ز جام پیایی که ساقیش داد
بُخُور فرح در مشام دلش	به کف جام و ساقی به کام دلش
...	...
چه مستی فزا بلکه هستی رباست	بیا ساقی آن می که هستی فراست
که فارغ کند از غم هستی ام	به من ده که خواهان آن مستی ام
...	...
که افتند از وی حریفان زپای	بیا ساقی آن جام مردآزمای
که از پانیفتم چو دعوی گران	بیمای بر من ولی آن چنان
...	...
نگاهی درین محنت آباد کن	بیا ساقی از جام جم یاد کن
می خرمی ریزد در جام عمر	چو دیدی که هیچ است انجام عمر
...	...
که آمد به دنیا زباغ جنان	بیا ساقی آن آب کوثرنشان
که گل‌ها بروید زباغ دلم	روان ساز مهر فراغ دلم
سُرور دل اهل ادراک را	بده ساقی آن بادهٔ پاک را
نمایان کند هر طرف اختران	کزین نیل‌گون خم ترشح کنان
...	...
خموشی گزین ترک هنگامه کن...	بیا صدقی و طی این نامه کن

کتاب‌های جنگ و تذکره، از این آثار، به ویژه قصاید، برخوردار بوده‌اند^۱ به گونه‌ای که برای مثال تذکره عرفات العاشقین، از دو قصیده صدقی، چهاربیت ذیل را ثبت نموده است:

چون مهر، آن که بهر تو سردر جهان نهاد
پا بر سریر مملکت جاودان نهاد
نهاد جز برای خریداری غمت
ایزد که در نهاد خرد نقد جان نهاد

*

گر عاقلی مباش مقید به هیچ جا
بحر قناعتی است ز موج اندر آمده
نشنیده‌ای که ملک خدا بنده خدا؟^۲
عریان تنی که هست منقش به بوریا

۱. در سال‌های اخیر، آقای سیدعباس رستاخیز در منتخب الاشعار فی مناقب الابرار (ج ۲)، به نقل از مجموعه دست‌نویس شماره ۱۳۵۰۱ مجلس شورا، چهار قصیده از صدقی را گزینش کرده و آورده است؛ ابیات‌های نخستین:

الف) خطی است بر کتیبه این دیر دیرپا
ب) لطف شکر خنده‌اش قیمت شکر شکست
ج) چون مهر آن که بهر تو سردر جهان نهاد
د) غمی است در دلم از روزگار سفله نواز

۲. بیت مزبور، مطلع قصیده‌ای ۷۲ بیتی است در دیوان ملا نظام استرآبادی (ص ۸۰) که به استقبال قصیده نامدار عبدالواسع جبلی رفته است. بیت مقطع این قصیده، تخلص سراینده را دربر دارد:

دم درکش ای نظام ازین گفتگو دگر
آن به که بر زبان بودت توبه ربنا
ناگفته نماند که صدقی، خود، در قصیده‌ای ۴۴ بیتی، از پس ملا نظام، قصیده عبدالواسع جبلی را استقبال کرده است؛ این بیت‌ها از آن جاست:

خطی است بر کتیبه این دیر دیرپا
کاسوده زیست آن که رضا داد با قضا
فارغ ز موج خیز حوادث کسی نشست
کوب فرار ز قاف قناعت گرفت جا

...

عریان تنی که زهد فروش است بر تنش
دام فریب خلق بود نقش بوریا

...

در حال بی کسی به کسان التجا مکن
نشنیده‌ای که هست کسی بی کسان خدا؟

...

ور بایدت که پای نمی بر بساط عرش
سارنه به فرش روضه سلطان اولیا
شاه سریر کشور دانش ولی حق
سلطان ابوالحسن علی موسی الرضا

...

فرخنده وقت آن که چو صدقی ز روی صدق
گاهی ثنای ذات تو گوید گهی دعا...

هم چنین امین احمد رازی، نویسنده هفت اقلیم، بر این نکته پای می‌فشرد که صدقی، قصیده مزبور را در تتبع از ملا نظام سروده و نه بیت آن را نقل می‌نماید. (نک: ۱۲۶۶/۲).

وتذکره ریاض الشعراء از چهار قصیده وی، ۶۲ بیت را می آورد که به ترتیب، ۱۱، ۲۵، ۲۲ و ۴ بیت با مطلع های ذیل هستند:

چون مهر، آن که بهر تو سر در جهان نهاد پابر سریر سلطنت جاودان نهاد

*

یا قوت آبدار لب ت قوت جان دهد لب تشنه را به چشمه حیوان نشان دهد

*

جام اغیار لبالب زمی لعل مثال ساغر ما هم از خون جگر مالامال

*

چون تاب باده چهر فروز یقین ماست روتافتن ز آتش^۱ می نقض دین ماست^۲

در این میان، شماری از ابیات قصیده باردیف «دهد» در ریاض الشعراء، در تنها

دست نویس شناخته شده از دیوان صدقی، به چشم نمی خورد؛ آن نه بیت از این قرارند:

بشنو که بر کتابة این دیر دیر پاست هر پند دلپذیر که پیر مغان دهد

زاهد کجا عمارت میخانه از کجا کار من است آن اجلم گرامان دهد

ساقی، من و تو را به قرار جهان چه کار؟ عالم مدار به که قرار جهان دهد

شاه بلند مرتبه آسمان شکوه گرساق عرش پایه قدرش نشان دهد

طهماسب شه که ظل همای سعادتش خورشید را در اوج شرف سایبان دهد

معلوم اوست سرّ قضا و قدر بلی اسرار علم غیب به او غیب دان دهد

در هیچ قرن دیده دوران چو او ندید صاحب قران که نصرت صاحب زمان دهد

باز گرسنه چشم به دو عدالتش گنجشک را به خانه چشم آشیان دهد

مانند آن که جیب حیاتش زمان زمان گردون دون به چنگ غم جان ستان دهد

ابتدای بیت های ۲۲، ۲۴ و ۲۵ که در ریاض الشعراء سفید بوده و مصحح محترم آن، در دو

مورد نخست، واژه «صدقی» را جایگزین کرده، در دست نویس اساس ما به ترتیب واژگان



۱. در ریاض الشعراء جای واژگان «روتافتن ز آتش می» سفید مانده است.

۲. نک: ریاض الشعراء واله داغستانی، ۲/ ۱۱۷۷-۱۱۸۰.

«مرغ» و «بگذشت» آمده و در مورد سوم که جایش سفید مانده، واژگان «تا آن زمان که» به چشم می خورد.^۱

در تذکره وادی امین، اثر شرف شوشتری که در زمان فتحعلی شاه قاجار نوشته شده، ۳۲ بیت از قصیده صدقی باردیف «دهد» آمده،^۲ هم چنین گوهری هروی در کتاب الف قصاید که گویا به سال ۱۲۹۰ ق نوشته، چند قصیده از وی را آورده است.^۳ تذکره مخزن الغرائب هم یک بیت از غزل وی را که پیش تر تحفه سامی یاد کرده، ذکر می کند و جزاین، مطلع قصیده ای که در اصل از آن ملا نظام معمایی استرآبادی است را به عنوان نمونه ای از ابیات قصاید وی در خود جای داده:

گر عاقلی مباش مقید به هیچ جا نشنیده ای که ملک خدا بنده خدا؟^۴

درباره دست نویس

پیش تر شادروان احمد گلچین معانی، از نبود دست نویسی از دیوان صدقی خبر داده و در تذکره پیمانه نوشته است: «در فهرست ها نسخه دیوان صدقی استرآبادی به نظر نرسیده است.»

دست نویس مورد استفاده در این نوشتار، که در کتابخانه مرکز احیای میراث اسلامی به شماره ۲۴۰۱ نگاهداری می شود در فهرست آن جا این گونه شناسانده شده است:

۱. آن بیت ها به ترتیب چنین اند:

مرغ خیال را به هوای ثنای تو
جا بر فراز کنگره لامکان دهد

*

بگذشت سال ها و به بزم سخن هنوز
شعر ظهیر یاد قزل ارسلان دهد
[که در ریاض چنین آمده: «صدقی سال هاست به...»].

*

تا آن زمان که دست و دل همت بلند
در موهبت خجالت دریا و کان دهد
[که در ریاض آمده: «... دست و دل از همت بلند»].

۲. نک: الذریعة: ۲۵/۸ ش ۳۷: «تذکره للشعراء بالفارسیة فی مجلدین».

۳. الف قصاید دست نویس مرکز احیای میراث اسلامی قم، ش ۱۴۰۱، به خط گوهری هروی.

۴. نک: مخزن الغرائب، ۳/۴۵ ش ۱۲۰۱.

«بیشتر اشعار این دیوان در توحید باری تعالی و مدح پیامبر اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام می باشد و در آن اشعاری در مدح شاه طهماسب صفوی نیز آمده است با تخلص صدقی در بعضی از قصاید. آغاز افتاده:

نظر به مردم چشم از تو این سرور بس است

که هر شبی که جهان تیره شد زدود ظلام

انجام افتاده:

یار رفت از دست و دل پردرد و همدم ناپدید

درد دل کس با که گوید یار کو همدم کجاست؟»

ویژگی های این دست نویس نیز این گونه آمده است:

«نستعلیق، از سده دوازدهم، عناوین شنگرف، جلد تیماج مشکی ضربی، ۷۳گ، ۱۲س،

۱۹×۱۳ سم»^۱

۳۳ قصیده و سه ترکیب بند این دست نویس بدین شرح است:

قصیده نخستین در ستایش حضرت باری تعالی است که از ابتدای قصیده ابیاتی افتاده و پس از آن به ترتیب دو قصیده در نعت پیغامبر گرامی، پانزده قصیده در منقبت امیرالمؤمنین علی علیه السلام (که قصیده پانزدهم به ستایش شاه طهماسب گذرمی کند)، چهار قصیده در مدح حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام (که قصیده چهارم به ستایش شاه طهماسب گذر کرده است)، چهار قصیده در مدح امام زمان حضرت مهدی علیه السلام، یک قصیده در نعت چهارده معصوم علیهم السلام، شش قصیده در ستایش شاه طهماسب صفوی (که قصیده ششم به ستایش حضرت رضا علیه السلام گذرمی نماید) و بالاخره ترکیب بندهایی در ستایش امیرالمؤمنین علیه السلام، دررثای کربلا و بالاخره در مصیبت فقدان یکی از یاران که پایان آن ساقط شده است.

ناگفته نامند که تا برگ ۵۸ این دست نویس به ترتیب الفبایی حروف پایانی تنظیم شده و پس از آن چنین ترتیبی وجود ندارد. ترکیب بندها هم بدون نظم خاصی در این دست نویس آمده اند؛ ترکیب بند «در ستایش امیرالمؤمنین» از برگ ۷۱ تا ۷۹، ترکیب بند «دررثای کربلا» از برگ ۱۱۵ تا ۱۲۰ و ترکیب بند «در مصیبت فقدان یکی از یاران» برگ های ۱۴۷ و ۱۴۸ این دست نویس را به خود ویژه ساخته اند.

۱. فهرست نسخه های خطی مرکز احیای میراث اسلامی، ۶/۳۸۳-۳۸۴.

- از خصوصیات املائی آن هم می‌توان به موارد ذیل اشارت کرد.
۱. حرف «به» در همهٔ موارد به واژهٔ پس از خود چسبیده است؛ مانند:
بهر ← به هر؛ بهوای ← به هوای.
 ۲. همه جا، حرف «گ»، به صورت «ک» نوشته شده.
 ۳. در بیشتر موارد، «را» به پیش از خود چسبیده است؛ مانند:
ترا ← تورا؛ خدایرا ← خدای را.
 ۴. ضمائر اشارهٔ «این» و «آن» به اسم پس از خود متصل آمده‌اند؛ مانند:
آنکسان ← آن کسان.
 ۵. در همه جای دست نویس صورت ملفوظ و یا غیر ملفوظ الف فعل «است» رعایت شده است؛ مانند: عمریست ← عمری ست.
- چند نمونه از اشعار صدقی:

در ستایش پیغامبر گرامی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

ای تورا در مزرع احسان دو عالم خوشه چین هم تو خیر المرسلین هم رحمة للعالمین
 بر تو ختم است این که در ملک نبوت جز تو نیست خاتم کان را بود کون و مکان زیر ننگین
 کشور امکان بود جزم تورا در تحت حکم ابلق دوران بود عزم تورا در زیر زین
 سلطنت این است کایزد داشت ارزانی به تو بندهٔ مالک رقابت قهرمان ماء و طین
 (۵) هم فلک محکوم امرت هم ملک فرمان پذیر حکم عالی ارتفاع شان همین باشد همین
 منزلت جایی ست کان جا قصر تعظیم تورا ست پایه بر اوج سپهر و سایه بر عرش برین
 حیرت افزا بود شأن عالی ات زان بازماند در شب معراج از همراهی ات روح الامین
 در مقام قاب قوسین چون نبود آدم ازان ناوک تلبیس خورد از شست ابلیس لعین
 از براق برق رفتارت چوریزان شد عرق ز آسمان آمد فرو باران رحمت بر زمین
 (۱۰) نامهٔ وحی است طومار دلت لا ریب فیه فیه انوار التقی منه الهدی للمتقین
 شد نبوت ران شان از مهر توقیعت تمام هست تکمیل نشان آری به مهر آخرین
 معجزت کز شوق مه در بر رخ عالم گشود اختر صدقت نمایان گشت از اوج یقین

دست اعجاز تو اسرار یدالله را نمود
 صانع عالم که چرخ چنبری می آفرید
 (۱۵) قدرت توست آن که دستش چرخ را خاتم صفت
 مبدع اشیا که آب آفرید و امهات
 داشت چون بوی خوشتر آمد لاجرم
 راهرو گرو نگرداند ز گرد راه تو
 کحل توفیق اولوالابصار گرد راه توست
 (۲۰) آرزومند زلال وصل و مست شوق تو
 نور مهتر دل فروز و نار کینت سینه سوز
 گوهر پاکیزه ات را سنگ بدگوهر شکست
 مایه عیش ابد پیوند نقد مهر توست
 تاشب تحصیل شمع طالب دینت شود
 (۲۵) روی اعجاز تو چون خورشید تابان تا ابد
 روح پاکت فیض جان بخشد به تأیید خدای
 چون نماید اختر هستی خصمت پیش تو؟
 باد کویت جان فزا چون نکهت گلزار خلد
 معجز معجز نما در کشور اعجاز تو
 (۳۰) بر سپهر آنت مئی سرفراز کاینات
 ای در آن رتبت که هستند اوصیای دین تو
 بر ضمیرت نیست پنهان این که چندین ماه و سال
 منت ایزد را که در امداد آن توفیق یافت
 شاه گردون آستان طهماسب خان ظلّ اله
 (۳۵) آن که چون در خانه زین مهروارش دید چرخ
 وان که چرخ عاق را انصاف او در حقه کرد
 دایه توفیق پروردش ازان در مهد ناز
 کرد برگرد جهان بر دفع یا جوج ستم

بلکه می گویم که آن دست است این در آستین
 خواست تا در دست قدرت باشدت انگشتین
 می دهد دور شبان روزی به انگشت کهن
 شهرت دین تو آش مقصود بود از آن و این
 طینت عبد مناف از نافه آهوی چین
 نور اقبالش دمد خورشید آسا از جبین
 ای خوش آن چشمی که شد زان کحل بینش راه بین
 نه به آب خضر مایل نه به کاس من معین
 نسخه عین بهشت و دوزخ است این مهر و کین
 بی بصیرت وه چه داند قیمت درّ ثمین؟
 بی چنین سرمایه نتوان بست عقد حور عین
 طبع موم از بهر این دوری گزید از انگبین
 بس بود مرآت وجه الله حیناً بعد حین
 خوش بود پیوند جان این طور با جان آفرین
 هست خورشید نبوت از جبینت مستین
 یاد رویت غم زدا از خاطر اندوهگین
 بس علی بن ابی طالب امیر المؤمنین
 کافرینش راست برشان رفیعش آفرین
 در حریم کبریا از انبیا برتر نشین
 بود دین پایدارت آرزومند همین
 پادشاه دین پناه آن داور یزدان گزین
 ناصر صاحب زمان صاحب قران نصرت قرین
 گفت آن خیرالمرکان می خواست این نعم المکین
 بد عمل را سخت گیر الحق چنین باید چنین
 تا برآرد نام در عالم به شاه نازنین
 بست حزمش سدّ اسکندر زهی حزم متین

شاه را وصف کمال این بس کمال وصف هم قرّة العین نبی چشم و چراغ ملک و دین
(۴۰) چون ثنا زیب از دعا یابد بیا صدقی به از برای حفظ شه بگشادر حصن حصین
صدق

ورد ارباب وفا باد ادعای دولتش
تا بود ختم دعا آمین رب العالمین
بص

[در ستایش سرسلسله صفا، علی مرتضی علیاً]

صبح از رخساره چون مشکین نقاب انداخته مهررویش مهر را در اضطراب انداخته
تادل شب زنده داران شاد گردد صبح دم پرده شب راز روی آفتاب انداخته
گشته چون صیت سلیمان خور از خاور بلند دیو شب بگریخته خود را در آب انداخته
لشکرانجم زبیم شاه خاور در گریز خیمه ها افکنده خود را در شتاب انداخته
(۵) منقلب احوال شد عالم همانا پیک صبح در بسیط خاک صیت انقلاب انداخته
بس که دهر فتنه جو بر خواب راحت برده رشک هر سحر غوغا در این دیر خراب انداخته
تا کند نقب حصار چرخ در یک شب تمام سعی آن خورشید را در تفت و تاب انداخته
صبح را ذرات هستی چون نگردد عین نور چشم برگرد وجودش بو تراب انداخته
آن که برگردون چو انجم فوج لشکرش آن که بر خیمه طناب اندر طناب انداخته
(۱۰) وان که رشک کمترین مملوک عالی شأن او آتشی در جان هر مالک رقاب انداخته
در رکاب همتش از بس که رفعت یافت چرخ روز و شب خورشید و مه را در رکاب انداخته
سرفرو نارد که با مهرش بود همسایگی سایه برفرق که آن عالی جناب انداخته
بسته حزمش دفتر تقدیر را حسب المرام خاطرش چون طرح قانون حساب انداخته
فتنه در عهدش مگر بیند پریشانی به خواب بهر آن در کنج غم خود را به خواب انداخته
(۱۵) ابر لطفش چشمه خورشید جاری ساخته باد قهرش پنجه شیران غاب انداخته

۱. ملا نظام استرآبادی در قصیده ۴۳ بیتی خود که به ستایش و آفرین امیر المؤمنین علیاً پرداخته، چنین در مطلع
ناب انداخته:

شب قضا از ماه نو کشتی در آب انداخته ز آفتابش لنگری ز زمین طناب انداخته

نافه از ناف آن عجب نبود عجب این کز زبان
 نو بهار عالم فیضش بهشت عدن را
 یافته صد چون شعیب و پور عمران فیض او
 هر که از بهراجابت برده نامش در دعا
 (۲۰) جبرئیل نطق او طفلی چو عیسی از بیان
 ای ز بد و آفرینش ملهم اسرار غیب
 فیض ربّانی تو بخشی خلق رانه آن که او
 در فضای قاب قوسی افکنی تیر نظر
 از طریق راستی خصم تو رو تابد بلی
 (۲۵) باد در کف هردلی را کان بود بی حبّ تو
 باد پیمایی ست خصمت در بیابان ضلال
 تا نروید تخم امیدی که بدخواهت فشاند
 چون نخواهد دید خصمت از عمل روی امل
 سالک راه تو را کاسوده از خبط و خطاست
 (۳۰) خسته راه تو هر گه آب جسته حورعین
 جز تو ای مغز حقیقت در مقام لوکشف
 طالب مصر حقیقت یافته چون نهج تو
 جان ندیده طرح را در عرصه گفتار تو
 روسفید آن دل که عکس از روزن اخلاص او
 (۳۵) کوکب اقبال کمتر خدمت مانند بدر
 چیست چرخ و کلهکشان در صیدگاه ملک تو
 جامع اوصاف یزدانی عجب نبود اگر
 رحمت آثار خداوند چو ابر فیض تو
 صدقی لب تشنه را زان ابر رحمت قطره ای
 (۴۰) در بیابان فراق بس که اشک از دیده ریخت
 آن زیبا افتاده را گرد دست گیری دور نیست

خامه معجزنگارش مشک ناب انداخته
 ساخته شرمنده وانگه در حجاب انداخته
 چشم احسان چون به سوی شیخ و شاب انداخته
 نور بر عرش از دعای مستجاب انداخته
 هر زمان در دامن امّ الکتاب انداخته
 در ضمیرت معنی فصل الخطاب انداخته
 خمر خورده گوش بر بانگ رباب انداخته
 این مقام آن را کجا باشد که قاب انداخته
 زخم مار کینه اش در پیچ و تاب انداخته
 چرخ در گرداب محنت چون حباب انداخته
 بی زلال فیض چشمی بر سراب انداخته
 در زمان از ابر آفت شد لعاب انداخته
 بی خرد بهر چه خود را در عذاب انداخته؟
 هادی توفیق در راه صواب انداخته
 از گل جنت در آب او گلاب انداخته
 دیده حق بین که بر لب لباب انداخته؟
 خویش را در کشور جنت مآب انداخته
 هر سخن سنجی که طرح انتخاب انداخته
 نور مهتر بر رخش چون ماهتاب انداخته
 مهر عالمتاب را در احتجاج انداخته
 کومه صیادی و دام طناب انداخته
 در خواطرو صف توشیء عجاب انداخته
 در صدف های امل در خوشاب انداخته،
 لطف کن کش سوز دل در التهاب انداخته
 سیل چشم اشک بارش در خلاب انداخته
 دوری از وصل تو او را چون خراب انداخته

جود تو گریبی نیازش سازد از دونان رواست ای همه از کان همت لعل ناب انداخته
 تابود ظلّ همای دولت و بخت بلند دارد آن را بر سر هر کامیاب انداخته
 باد احباب تو را از شهپر روح الامین بر مفارق ظلّ رحمت انتساب انداخته
 مرغ روحی را که مأمّن کعبه کوی تو نیست
 باد چون گنجشک در چنگ عقاب انداخته
 بصحی

[در ستایش شاه طهماسب صفوی]

مژده ای دل که صبا روح فزای آید یارب این راحت جانها ز کجای آید؟
 نقد جان باد تثار قدمش کزدم او نه همین بوی و فابوی خدامی آید
 یارب این نکبت جان بخش چون نفاس مسیح از کجا فیض رسان جانب مای آید
 شد مگر باد صبا شانه کش طرّه حور کاین چنین مشک فشان غالیه سامی آید
 (۵) یا نسیم سحر از گلشن فردوس وزید یا مگر آهوی چنین نافه گشای آید
 یا خود از گلشن اقبال سعادت مندی این چنین روح فز باد صبا می آید
 آن که در دولت او امن و امان از پی هم تو امان از فلک حادثه زای آید
 وان که چون فتح و ظفر در قدم راییت او دولت از پیش و سعادت ز قفای آید
 طوطی ناطقه اش هر نفس از عالم قدس هم چو روح القدس الهام سرامی آید
 (۱۰) رایش آن بدر منیر است که در پهلوی او نور خورشید کم از نور سُها می آید
 رویش آن مظهر انوار تجلی ست کزو بر سر مایده جود صلا می آید
 ای که از فیض سحاب کرمت مالا مال همه در جوی امل آب بقای آید
 در جهان صیت سخای تو چنان گشت بلند که اگر گوش بگیرند صدای آید
 نوبهاری ست چنان عدل تو کز آمدنش جسم بی نامیه در نشو و نما می آید
 (۱۵) کشور جود تو را آب و هوا روح فزاست خرم آن دل که از آن آب و هوای آید
 بیشه شیر به عدل تو چنان گشت کزو هر طرف نکبت آهوی خطای آید
 دهر آن میمنت از سایه اقبال تو یافت که به همسایگی جغد همای آید
 عمرها بود که دولت چو تو می خواست یکی تابدانند کزو بوی وفای آید



کوه راصیت و قارتو خجل کرد چنان
 (۲۰) حکم عالی تو را کس نتواند رد کرد
 زان توکل که توداری به خدا در همه حال
 چرخ اگر راست رود با تو و گر کج که تو را
 سرورا ملک پناه همه از عالم غیب
 چیست در پرده اسرار که پنهان باشد
 (۲۵) پس همان به که به عرضت نرسانم غم دل
 مدعایی که دلم راست چو پیداست که چیست
 تا که ارباب بیان را به ثنای دل و دست
 بر زبان کان سخا بجر عطا می آید

صفت دست و دلت ورد زبان همه باد

بر زبان تا صفت جود و سخا می آید

بص

[هفت بند در ستایش قرآن ناطق، علی بن ابی طالب (علیه السلام)]

السلام ای ذات پاکت نور رب العالمین
 چار اصل و هفت اختر نه فلک مأمورتو
 خار دامنگیر در راه تو نبود زان که نیست
 رای عالی تو را معمار این عالی اساس
 (۵) بر سریر ملک و دین کو سرفرازی هم چو تو
 در مهالک و جهة نوح و خلیل الله تویی
 گرنبودی ناخن شمشیر ظلمت سوز تو
 کشور امکان سراسر مزرع احسان توست
 از فروغ گوهرت روشن چراغ ملک و دین^۱
 این چنین باید ولی الله امیر المؤمنین
 راه بی مانع به جز راه امام راستین
 ساخت ایزد تا بود بنیاد بنیانش متین
 داور یزدان گزین مختار خیر المرسلین
 در مسالک قدوه روح الله و روح الامین
 تا ابد می ماند خاک کفر بر روی زمین
 کیست در عالم کزان مزرع نباشد خوشه چین؟

۱. محتشم کاشانی، در هفت بند، به استقبال شتافته است؛ مطلع بند نخست:

السلام ای عالم اسرار رب العالمین
 وارث علم پیمبر فارس میدان دین
 ناگفته نماند ملا حسن کاشی در هفت بند، گوی سبقت را از محتشم و صدقی ربوده است؛ با مطلع:
 السلام ای سایه ات خورشید رب العالمین
 آسمان عز و تمکین، آفتاب داد و دین



پست فطرت را نشد فطرت بلند از مسندت دون بود دون گرچه گردونش کند گردون نشین
 (۱۰) از تو نصرت یافت دین حق و حجت جوی را در کفت شمشیر برق آساست برهان مبین
 خامه معجزنگارت در رقم های بدیع از خطا محفوظ چون کلک کرام الکاتبین
 مرحمت آثار و محض رحمت پروردگار کیست جز ذات تو غیر از رحمة للعالمین

گرچه با روح الامین همدم رسول الله بود

یک دم از وصلت جدا در هم رسول الله بود^۲

ای تو در علم و عمل بی مثل کو مثل تو کس ذات تو ممسوس ذات الله این وصف توبس^۳
 (۱۵) گر نبودی مهر عونت آسمان آرای شرع از گلوی صبح ایمان برغی آمد نفس
 پور عمران را شب دیجور در وادی طور مشتبه شد نور ذات توبه نار مقتبس
 بختیان عاق گردون را کشیده زیر بار در فغان دارند قزاشان جاهت چون جرس
 آن وقار توست کش روز و غا آید به گوش سورن و صور قیامت هم چو آواز مگس
 داد ملک مالک الملکت که گردون عظیم کومه صیاد آن ملک است و تدویرش قفس
 (۲۰) صرصر قهرت چو برخیز معاذ الله ازان کوه راهرسوی سرگردان کند مانند خس
 مخلصت را رشک خورشید است بر رخسار بخت خال های بی بدل مقدار آن قدر عدس
 روز هیجا از شرو شوری که در ملک وجود فتنه آن را داشتی در خواب و بیداری هوس
 کشور جان آن چنان برهم خورد کز بیم آن حس نیابد جستن شریان شیران در محس
 بس که سیل خون زهر سوراخ بندد بر کسان بسته گردد وهم راه گریز از پیش و پس
 (۲۵) ذوالفقارت آن کند در رستخیز آن چنان کآن قیامت مشکل اردر حشر بیند چشم کس

از جوانمردی و شمشیر تو گردید آشکار

لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار^۴

ای سپهر از گوهر مهر تو زیور یافته شد سرآمد مهر و ار آن کز تو افسر یافته^۱

۱. یعنی: پریشان.

۲. محتشم:

آن یدالله را که ابن عم رسول الله بود

گر کسی همتاش باشد هم رسول الله بود

۳. مطلع بند دوم محتشم:

ای به جز خیرالبشر نگرفته پیشی بر تو کس

پیشکاران بساط قرب را افکنده پس

۴. محتشم:

لا فتی الا علی گویند اهل روزگار

ساکنان آسمان لا سیف الا ذوالفقار

ایزد اکسیر نظردادت چه باشد پیش او
عقل در جنب وجودت هستی اغیار را
(۳۰) نخل امیدی که سرسبز از سحاب فیض توست
پایه قدر تو را نسبت به ساق عرش نیست
راهرو در راه اخلاص تو زیر پای بخت
بحر جود توست آن دریا که کشتی امید
مایه احسان دریا کی شود نقصان پذیر
(۳۵) ساخته جود تو از عرض نیازش بی نیاز
کام وصل از گوهر وصل تو جوید آفتاب
بنده ام آن جرعه نوشی را که در بزم الست
چنگ در عون تو زد مریم که خود را سرخ رو

عالم و آدم مسبب ذات قیاضت سبب

از تو بودی نظم عالم آدم از بودی عزب^۲

(۴۰) ای بیان معجز آثارت بیان مصطفی
چشم حق بین تو رشک چشمه خورشید شد
لامکان در زیر پای قدر عالی شأن توست
روشن است این بر همه کز آبیاری سعی تو
[آمده از نور ذات پاک و جود و غیرتت
(۴۵) آستان شرع چون عالی شد از تعظیم تو
سربه سرفضل الهی داشت ارزانی به تو

وی جهان دانشت عین جهان مصطفی^۳
تابه چشمت یافت ره آب دهان مصطفی
نیست آسان جا گرفتن در مکان مصطفی
بار آورده نهال بوستان مصطفی
عالم آرا اختران آسمان مصطفی
آسمان فیض بخش است آستان مصطفی
آن چه از اخلاق ایزد بود از آن مصطفی

۱. مطلع بند سوم محتشم:

ای که پیغمبر مقام از عرش برتر یافته ز آستان آسمان معراج دیگر یافته

۲. محتشم:

نور معبودی و آب و گل ظهورت را سبب ز آسمان می آمدی می بود اگر آدم عزب

۳. مطلع بند چهارم محتشم:

ای وجود اقدس روح و روان مصطفی مصطفی معبود را جانان تو جان مصطفی



شهرت وصف کمالات تو امروزینه نیست
 حرز جان ورد زبان ارباب ایمان را بس است
 آن چه از مدح تو آمد بر زبان مصطفی
 طوطی نطق تو را شکر بیان مصطفی
 از توشهرت یافته در خاندان مصطفی
 ورنه سوگند تومی دادم به جان

مصطفی

یک جهت با توست شاها چون دل یک روی من

بی جهت نبود اگر لطف تو بیند سوی من^۱

رفعت شأن از خدایت یا امیرالمؤمنین
 منزلت از مصطفایت یا امیرالمؤمنین^۲
 مرد را از پاد درآرد کوه را از جابرد
 حمله مرد آزمایست یا امیرالمؤمنین
 (۵۵) این همه گوهر که پر شد دامن افلاک
 هست از بحر سخایت یا امیرالمؤمنین
 ازو
 سیر کرد از فرهی آزرگسنة چشم را
 بوی مهر جان فزایت یا امیرالمؤمنین
 چون نسیم صبح رحمت می دهد یاد از بهشت
 بازوی معجز نمایست یا امیرالمؤمنین
 شهرت دست ولایت داد در ملک وجود
 ره به ملک کبریایت یا امیرالمؤمنین
 بی مدد از هادی توفیق سالک چون برد
 کاشف آن نور رایست یا امیرالمؤمنین
 (۶۰) آن چه از اسرار غیبی کس نداند جز خدای
 عقل سرگردان جایست یا امیرالمؤمنین
 نیست جایی از تو خالی مشکل است ادراک این
 حرز جاننش بس ثنایت یا امیرالمؤمنین
 مادحت آسوده دل از موج خیز حادثات
 علم و حکمت از خدایت یا امیرالمؤمنین
 صد چو افلاطون و لقمان [را چو] طفل درس داشت
 نقد عرفان گدایت یا امیرالمؤمنین
 خوش تراست از گنج قارون نزد ارباب خرد

(۶۵) می برد از پیش چون لطف خدا کار تورا

۱. محتشم: تادم آخر به سوی توست شاها روی من وای جان من اگر آن دم نبینی سوی من

۲. مطلع بند پنجم محتشم:

ای سلام حق ثنایت یا امیرالمؤمنین وی ثناخوان مصطفایت یا امیرالمؤمنین

خشم نتوان شکستن قدر و مقدار تورا^۱

ای که دارالملک هستی دارفرمان شماست چرخ خواهان بقا از بهر دوران شماست^۲
 نکهتی کزوی حیات جان در آن یابد کسی نیست جز بوی خداوان از گریبان شماست
 سایه گستر بر سردنیا و مافیها که دید غیر آن ابری که از دریای احسان شماست؟
 آن که در علم الهی فایق آمد گاه بحث بر همه ابداعیان طفل دبستان شماست
 (۷۰) از معارف این مرابس کاین قدر دانسته‌ام کز فلک صد بار برتر قبه^۳ شان شماست
 کبریا در عالم امکان ننگجد بیش ازین کآسمان خلوت سرای قدر دربان شماست
 ارتفاع شان همین باشد که در آغاز کار طاق بندی فلک را نسخه ایوان شماست
 ز آفتاب روز فردای قیامت فارغ است هر که را امروز بر سر ظل فرمان شماست
 بهره مند از خون روزی را ز هر نوعی که هست قوت جان و قوت دل جمله از خون شماست
 (۷۵) کعبه را هر چند ارکان استوار آمد ولی آن چه خوانندش عماد دین ز ارکان شماست
 صدقی صادق که از روح الله این تأیید یافت سالها شد کوبه جان و دل ثناخوان شماست
 دردش از پا گرچه افکنده ست باکش نیست چون دردمندان را علاج درد درمان شماست

درد دل پنهان ز اهل چاره نتوان داشتن

مشکل است آری حدیث درد پنهان داشتن^۳

ای خدا و مصطفی را محرم و قایم مقام از وجودت کعبه ذی شان محترم بیت الحرام^۴
 (۸۰) قبه قدر تورا از عرش برتر یافت عقل با خدا همراز چون نبود چنین عالی مقام؟
 کیست جزبانی مهتر تا کند از بیم حشر خانه تنگ دل احباب را دارالسلام؟
 باده بغضت معاذ الله ازان هر کس که خورد ساخت بر خود خمر روح افزای جنت را حرام
 گر نبودی علم و تدبیر تو ماندی تا ابد ملک عرفان بی نظام و قصر ایمان ناقم

۱. محتشم: حق شناسان گریه دست آرند معیار تورا حد فوق ماسوی دانند مقدار تورا

۲. مطلع بند ششم محتشم:

۳. محتشم: دین من شاهابه ذات توست ایمان داشتن ای که دیوان قضا قایم به دیوان شماست دین به دورانی چنین کفر است پنهان داشتن

۴. مطلع بند هفتم محتشم کاشانی:

ای تورا جای دگر در عالم معنی مقام درگهت را قبله ایم و روضه ات را کعبه نام

جامع اسمای حسنی ذات عالی قدرتوست این مسما را بود درخور ولی الله نام
 (۸۵) سنگ دشمن چون کند کسربنای حرمتت هست بنیان علو قدرت ایزداحترام
 عقل اوصاف تو را می خواست کآرد در شمار ماند در حیرت که آغازش نماید از کدام
 یافت فرق فرقدان را زیرپای قدرتو هرکه از راه رضای تو برون بنهاد گام
 زنده داران شب امید را بریاد تو صبح بر سر ریخت هر نقدی که کرد از مهر و ام
 چون عجایب را تویی مظهر عجب نبود اگر از سحاب بحر فیضت سبزه روید از رخام
 (۹۰) مخلصت راهادی دارالسلام اخلاص توست شکر لله کان سعادت شد نصیم والسلام

ای شناسای تو را عرفان به از خلد برین

عارفت آسوده دل از فادخلوها خالدین^۱

بصحه

[در رثای سالار شهیدان کربلا، امام حسین علیهما السلام]

طوفان موج خیز بلا عام شد دگر صبح نشاط اهل وفا شام شد دگر
 بادود آه ظلمت غم اتفاق کرد بنیاد ظلم گردش ایام شد دگر
 مرغ سرور کز قفس غم رمیده بود آمد به جای خویش و به غم رام شد دگر
 چندان بریخت خون دل از دیده شفق کش پرده های دیده جگر فام شد دگر
 (۵) غم خوردن است کار دل اهل دل کون ساقی بزم عمر غم آشام شد دگر
 افغان وحش و طیر به گردون کشید سر دام بلا نصیب دد و دام شد دگر
 آتش علم زد از دل و اندوه صف کشید چرخ آن چه میل داشت سر انجام شد دگر

برخاست رستخیز مگر روز محشر است

یا دهر در مصیبت آل پیمبر است

ای در خیال آن که شفق لاله گون چراست آن پرده های چشم شهیدان کربلاست
 (۱۰) از نعل مه در آتش این زال کینه جوی دل شد قرین درد محرم که بی دواست
 سالی عجب گذشت و مه بوالعجب رسید در روز دردی پروردشام غصه زاست

آن روز روغود دگر از نقاب صبح کز سر گرفته تا به قدم محنت و عناست
 آمد زمان چاک گریبان و سیل اشک کان راه و رسم تعزیت آل مصطفاست
 در ماتم چنین دل پردرد و سوز را جز صبر چاره نیست ولی صبر از کجاست؟
 (۱۵) هرگه که آفتاب گرفت این عذاب سوخت داغ غمش که لازم اندوه این عزاست
 شد سینه شرحه شرحه و تسکین نیافت دل درد دلی ست این که نیاید به شرح راست
 از جرم آن که آب به لب تشنگان نداد موج فرات برتن او مار جان گزاست
 گردون چو خواست از نظر اهل دل کباب

آتش به کف رسید محرم به اضطراب

بنموده ماه ماتم پرسوز و درد باز داغی که بود درد دل ماتازه کرد باز
 (۲۰) از یاد اهل بیت زمین و زمانه را بگرفت اشک گرم رو و آه سرد باز
 آن را که درد و محنت این خاندان بُود چون خویش را نیاورد از خواب و خورد باز
 نقد بهای روضه جنت که بی بهاست خوش آن که سیم اشک به رضوان شمرد باز
 از خاکیمان راه محبت زمان زمان خاکی غصه دود بر آورد و گرد باز
 در روزگار از مه پر غم نشان نبود آوردش از کجافلک هززه گرد باز
 (۲۵) طی کرد چون زمانه زمان نشاط را ای دل بساط عیش بیاد نرورد باز
 یک رنگ شوبه آل علی وز دو دیده ریز اشک عقیق رنگ به رخسار زرد باز

امروز خوش بریز دلا اشک سینه سوز

می داری اش نگاه برای کدام روز؟

ای دیده روز ماتم آل عباس است این در خون نشین که واقعه کربلاست این
 اشک تو را فرشته رحمت به باغ خلد می پرورد که تخم ثواب خداست این
 (۳۰) مقدار دانه گهرت گرچه اندک است لیکن ز روی قدر دُر بی بهاست این
 ای جسته صندل از پی درد سرگاه؟ خاک حسین طلب که سراسر شفاست این
 آلوده شوبه گرد و غبار غمش چو صبح یکسر مثل وجود تو را کیمیاست این
 امروز اهل بیت نبی در پیلاس غم در برتو را لباس طرب بدنامت این
 بر جامه راست کن علم از چشم خون طراز روز جزا علامت اهل وفاست این
 (۳۵) آل رسول در غم و خیل یزید شاد ای روزگار شرم نداری چه است این؟



از دود آه صبح فراغت نقاب بست

سودای شام غصه دگر راه خواب بست

باسیل اشک و جان کباب از غم حسین شد جن و انس بی خور و خواب از غم حسین
در موج خیز دیده بوّد اشک گرم رو سرگشته ترزگوی حباب از غم حسین
زین خاکدان غم به کدام آبرورود آن را که نیست دیده پرآب از غم حسین؟
(۴۰) عمری کجا بود که نخواهد طناب خود هم چو طناب عمر شهاب از غم حسین
آن را مگویی دل که نبندد گره دراو خونابه هم چو لعل خوشاب از غم حسین
کی بر خورد ز تخم امل در بهار عمر آن را که نیست اشک سحاب از غم حسین
امروز کی خورد غم فردا کسی که خورد خواب دل چو بادۀ ناب از غم حسین؟

هرچند زهر غصه نه مطبوع و دلکش است

درکش دلا که زهر به یاد حسین خوش است

(۴۵) ای قصر کبریای تو را لامکان مکان محکوم امر و نهی تو افراد انس و جان
عالی جناب آن که گدای گدای توست مالک رقاب آن که تو را بنده شد ز جان
سری ست ماتم تو نهان در حجاب غیب روشن ضمیر عشق شناسد که چیست آن
آن بی حیا که سگ بچه پرورد سالها تا در برابر تو کند لابه و فغان
گویا خبر نداشت که مه را بر اوج چرخ از لابه سگان نرسد مطلقا زیان
(۵۰) شاهاتو بحر رحمت و مامشت خاک سار بر ساحلت فتاده چو ماهی دل طپان
از آتش غم و خس و خاشاک تیرگی پیچیده دود دل همه در مغز استخوان
چشمی به راه منتظر موج خیز تو تا کی چنان شود که نماند زمان نشان
ما را به خود کشیده ز راه کرم بیخوش وصلی چو وصل قطره به دریای بی کران

تا غنچه راست خنده به لب از نسیم باد

صدقی به یاد آل علی دل شکفته باد

بص

کتاب نامه

۱. احسن التواریخ، حسن بیگ روملو، تصحیح عبدالحسین نوایی، نشر بابک، تهران، ۱۳۵۷.
۲. بیانی، مهدی (۱۳۵۷ش)، فهرست ناتمام تعدادی از کتاب های کتابخانه سلطنتی، تهران.
۳. تذکره آشکده، لطف علی بیگ آذریبگدلی، تصحیح میرهاشم محدث، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۸.
۴. تذکره تحفه سامی، سام میرزا صفوی، به کوشش احمد مدقق یزدی، انتشارات سامی، یزد، ۱۳۸۹.
۵. تذکره روز روشن، مولوی محمد مظفر حسین صبا، به تصحیح و تحشیه محمد حسین رکن زاده آدمیت، انتشارات کتابخانه رازی، تهران، ۱۳۴۳.
۶. تذکره ریاض الشعراء، علی نقی واله داغستانی، مقدمه و تصحیح و تحقیق سید محسن ناجی نصرآبادی، انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۸۴.
۷. تذکره مجالس النفائس، میر نظام الدین علی شیرنوایی، به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت، کتابخانه منوچهری، تهران، ۱۳۶۳.
۸. تذکره هفت اقلیم، امین احمد رازی، تصحیح سید محمدرضا طاهری، انتشارات سروش، تهران، ۱۳۷۸.
۹. خلد برین، محمدیوسف واله اصفهانی، تصحیح میرهاشم محدث، انتشارات بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، تهران ۱۳۷۲.
۱۰. خلاصه الاشعار وزبده الافکار (بخش کاشان)، میر تقی الدین کاشانی، به کوشش عبدالعلی ادیب برومند و محمد حسین نصیری کهنمویی، نشر میراث مکتوب، تهران، ۱۳۸۴.
۱۱. خلاصه التواریخ، قاضی احمد بن حسین میرمنشی قمی، تصحیح احسان اشراقی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۵۹.
۱۲. دانش پژوه، محمد تقی (۱۳۴۸)، فهرست میکروفیلم های کتابخانه مرکزی دانشگاه، تهران.
۱۳. دیوان قصاید و غزلیات نظامی گنجوی، به کوشش سعید نفیسی، انتشارات فروغی، تهران، ۱۳۸۰.
۱۴. دیوان محتشم کاشانی، تصحیح و مقدمه اکبر بهداروند، مؤسسه انتشارات نگاه، تهران، ۱۳۸۲.

۱۵. دیوان نظام استرآبادی، تصحیح و تحقیق شایسته ابراهیمی، مرضیه بیگ وردی لو، انتشارات کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، تهران، ۱۳۹۱
۱۶. دیوان ظهیرالدین فاریابی، تصحیح و تحقیق و توضیح امیرحسن یزدگری، به اهتمام اصغر دادبه، نشر قطره، تهران، ۱۳۸۱.
۱۷. دیوان انوری، به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۷.
۱۸. دیوان حسن کاشی، به کوشش سیدعباس رستاخیز و با مقدمه حسن عاطفی، انتشارات کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، تهران، ۱۳۸۹.
۱۹. دیوان خاقانی شروانی، با مقدمه بدیع الزمان فروزانفر، به اهتمام جهانگیر منصور، مؤسسه انتشارات نگاه، تهران، ۱۳۷۹.
۲۰. ذبیحی، مسیح (۱۳۴۸)، با همکاری افشار، ایرج و دانش پژوه، محمدتقی: استرآبادنامه، (بخش سوم)، تصحیح شرح حال علما و ادبای استرآباد تألیف محمد صالح استرآبادی، امیرکبیر، تهران.
۲۱. رستاخیز، سیدعباس، منتخب الاشعار فی مناقب الابرار، با مقدمه رسول جعفریان، نشر عرفان، تهران، ۱۳۸۲.
۲۲. سفینه خوشگو، بندربن داس خوشگو، تصحیح سید کلیم اصغر، انتشارات کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، تهران، ۱۳۸۹.
۲۳. سید احمد حسینی اشکوری (۱۳۸۲)، فهرست نسخه های خطی مرکز احیاء میراث اسلامی، نشر مرکز احیای میراث اسلامی، قم.
۲۴. صفا، ذبیح الله (۱۳۸۰)، تاریخ ادبیات در ایران، انتشارات فردوس، تهران.
۲۵. عرفات العاشقین و عرصات العارفين، تقی الدین محمد اوحدی بلیانی اصفهانی، تصحیح ذبیح الله صاحبکار و آمنه فخر احمد، با نظارت علمی محمد قهرمان نشر میراث مکتوب، تهران، ۱۳۸۹.
۲۶. گلچین معانی، احمد (۱۳۶۸)، تذکره پیمانان، انتشارات سنایی، تهران.
۲۷. مآثر الملوک، به ضمیمه خاتمه خلاصه الاخبار و قانون همایون، غیاث الدین حسینی خواند میر، به تصحیح میرهاشم محدث، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، تهران، ۱۳۷۲.

۲۸. مخزن الغرائب، شیخ احمد علی خان هاشمی سندیلوی، به اهتمام محمد باقر، لاهور، ۱۹۸۶.
۲۹. مذکر احباب، سید حسن خواجه نقیب الاشراف بخاری (متخلص به نثاری)، مقدمه و تصحیح و تعلیقات نجیب مایل هروی، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۷.
۳۰. منزوی، احمد (۱۳۵۰)، فهرست نسخه‌های خطی فارسی، مؤسسه فرهنگی منطقه‌ای (RCD)، تهران.
۳۱. نتایج الافکار، محمد قدرت‌الله گوپاموی، تصحیح: یوسف بیگ باباپور، مجمع ذخائر اسلامی، قم، ۱۳۸۷.
۳۲. نفیسی، سعید (۱۳۶۳)، تاریخ نظم و نثر در ایران و زبان فارسی، انتشارات فروغی، تهران.
۳۳. هفت بند، هفتاد بند، به کوشش سعید هندی، انتشارات کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، تهران، ۱۳۸۸.

